

## تشبیهات و تعبیرات شاعرانه درباره شب و تاریکی

یکی از کارهای لازم برای ادبیات فارسی گردآوری تشبیهات و تعبیرات شاعرانه و نشان دادن سیر آنها در آثار سخنوران است. این کار به شاعر در سرودن شعر و بسنجن سنج در شناختن آثار ادبی یاری می‌نماید و می‌نماید که کدام تشبیه و تعبیر تازگی دارد و متعلق به خود شاعر است و کدامیک کهنه و از آن دیگرانست. متأسفانه این کار مفید که مستلزم سالها تحقیق و مطالعه در ادبیات فارسی و آثار ترجمه شده از زبانهای بیگانه است تا کنون چنانکه باید صورت نگرفته است و شاعران و سخن شناسان ما به درستی نمی‌دانند کدام تعبیر شاعری تازه و بدیع و کدامیک متعلق به گذشتگان است. نگارنده ضمن سالها مطالعه در نظم و نثر قدیم و جدید فارسی کوشیده‌ام گوشه‌ای از این کار را آغاز کنم و به این منظور بسیاری از تعبیرات و تشبیهات گذشته و حال سخن پردازان فارسی و فرنگی را گرد آورده‌ام و آنها را بر حسب موضوع طبقه بندی کرده‌ام و در این مقاله قسمت مربوط به شب آن را از نظر خوانندگان گرامی مجله و حید می‌گذرانم. این نکته درخور یادآوری است که من اگرچه برای تشبیهات و تعبیرات بدیع شاعران فرانسوی و آلمانی و آنرا نشانه زبردستی و هنراو در شاعری میدانم ولی مانند ژرار دونروال شاعر فرانسوی بکار بردن تشبیهات دیگران راهمیشه دلیل بی اعتباری شعر و بی شعوری شاعر نمی‌انگارم زیرا اولاً این کار ممکنست نادانسته و بر اثر توارد صورت گرفته باشد ثانیاً اگر استفاده از ابداعات دیگران خود با ابداع و نوآوری همراه باشد موجب تکامل و غنای ادبیاتست چه تشبیهات و تعبیرات شاعرانه نیز تکامل و سیر و سلوکی دارند. باری اگر شاعری را که از تشبیهات دیگران استفاده میکند بی شعور بدانیم باید سمدی و حافظ را هم از پیشه‌وران شمرد زیرا آنان نیز تشبیهات کهنه‌ای مانند لعل لب، سنبل مو، زنجیر زلف و... را که از قرنهای پیش به وسیله شعرای دیگر استعمال شده است بارها در شعر خود آورده‌اند. بنظر نگارنده آنچه نشانه ضعف شاعر است استعمال نامناسب و عاری از ابداع این گونه تشبیهات است نه به کار بردن هنرمندانه آنها. اما کدامیک از شاعرانی که شعرشان در اینجا نقل شده است تشبیهات دیگران

۱ - اشاره به نظر ژرار دونروال آنجا که گفته است: هر کس بار نخست رخساریار

را به گل تشبیه کرد شاعر بود و آنکه بار دوم چنین کرد بی شعور،

راهزن مندا نه بکار برده اند و کدامیک در کار خود هنری نشان نداده اند و یا کدامیک بی خواندن اشعار دیگران تشبیهات و تغییراتی عین آنها بوجود آورده اند موضوعی است که بحث آن بهتر است به فرصت دیگری موکول شود .



شب از نظر شاعر و عارف سرچشمه الهام و معنی پردازی است. کمتر شاعری است که تحت تأثیر سکوت راز گستر شب قرار نگرفته باشد و قسمتی از سروده های خود را در وصف شب نسرا نموده باشد. از این رو شب دمساز و همراز شاعر است .

وصف شب در اشعار و عباراتی که در این مقاله گرد آمده است از جنبه های مختلف مورد توجه قرار گرفته است. شب از لحاظ رنگ به اشیاء یا جانداران سیاه مانند شده است از قبیل قیر ، دریای قار ، آبنوس ، زنگی ، روی زنگی ، لشکر زنگ ، شب دیز ، سمور ، هندو ، ابر سیاه ، زلف ، جعد سیاه ، گیسو ، زنگار ، مار سیاه دهن باز کرده ، نقاب عزا ، نقاب سیاه ، زاغ ، پرزاغ ، عنقای سیاه ، پرده آبنوس ، پیراهن قیرگون ، پیراهن تیره عزا ، پرده تیره ، شعر سیاه ، مخمل سیاه ، چشمه سیاه ، دود ، دود دوزخ ، دوده ، چاه و ...

شب از لحاظ وحشت زائی به غول ، مار سیاه ، مار سیاه دهن باز کرده ، کسی که چشم دژم دارد ، کفن ، کسی که بر چهره خود قیر اندوده است ، نقاب عزا و از نظر مرموزی به کسی که دارای روح ناپیداست و به موجود راز پوش و دربی ادراکی و بیخودی به انسان مست یا خفته یا خاموش و از لحاظ زیبایی به عروس به شکل به افسونگر ، به لعبت باز ، به چتر شاهی و از نظر افسردگی به دل بی سوز و از لحاظ وسعت و شمول بر اشیاء به دریا ، دیار و دیار افلاطونی تشبیه شده است .

تشبیه شب به زلف و گیسو و جعد زلف و کسی که دارای زلف و گیسو است :

چو بنمود شب جعد زلف سیاه	از اندیشه خمیده شد پشت ماه (فردوسی)
چو زلف شب قیره آمد پدید	از آنجا یکه سوی لشکر کشید
چو از زلف شب باز شد تابها	فرو مرد قندیل محرابها (منوچهری)
چو شب زلف سیاه افکند بر دوش	نهاد از ماه زرین حلقه در گوش (نظامی)
چو آمد زلف شب در عطرسائی	به تاریکی فروشد روشنائی
شبی گیسو فرو هشته به دامن	پلا سین معجز و قیرینه گرزن (منوچهری)
رهی باریک چون پرگار ابروش	شبی تاریک چون ظلمات گیسوش (نظامی)

حافظ با استادی و هنرمندی بیشتری زلف را به شب مانده کرده است و تشبیه کهنی را با بیان و تعبیری نو به کار برده است :

معاشران گره از زلف یار باز کنید  
شبی خوشست بدین رشته اش دراز کنید

یعنی شب را با زلف سیاه و شبرنگ یار دراز کنید.

تشبیه شب و تاریکی به مرغ : یکی از مواردی که شب بآن بسیار تشبیه شده است مرغ بویژه مرغهای سیاه رنگ مانند زاغ و عنقای سیاه و جز آنهاست :

نهاد از حوصله زاغ سیه پر به زیر پر طوطی خایه زر (نظامی)  
چو طوس فلک بگریخت از باغ بگلچیدن بیباغ آمد سیه زاغ «  
مگر باز سپید آمد فرادست که گلزار شب از زاغ سیه رست «

زاغ شبه رنگ شب بیضه زرین چرخ در زیر بال گرفت. (دارابنامه).

زاغ شبه رنگ شب در دریای مغرب غوطه خورد. (همان کتاب)

پروبال مرغ سپیدروز را بستند و ز اشغان سیاه شب از قفس عالم جستند. (همان کتاب)  
شبه چو توده های کلاغان شامگاه از دور از دیار افقها رسیده اند (نادر نادرپور)

نظامی شب را به کوه زاغ بر سر و زاغ کوه بر پر نیز تشبیه کرده است:

شب تیره چو کوهی زاغ بر سر گران جنبش چو زاغی کوه بر پر (نظامی)  
تشبیه شب به عنقا و عنقای سیاه و مرغ بطور عام :

شبه انگام کاین عنقای فرتوت شکم پر کرد از یکدانه یا قوت (نظامی)  
عنقای سیاه گردون به باز سپید گردون در عالم مبدل شد. (دارابنامه)

شب چو مرغی عظیم و جوجه خاک خفته در سایه سیه بالش (پژمان بختیاری)  
ماندم بر آن فراز و شب از دور پر گشود تک تک بر آمد از دل ظلمت ستاره ها  
(نادر پور)

گاه شب و تاریکی به پرزاغ یا فرشی که هانند پرزاغست مانند شده است:

همان که زمین گشت چون پرزاغ چنین تا سر از کوه برزد چراغ (فردوسی)  
سپاه شب تیره بسر دشت و راغ یکی فرش افکنده چون پرزاغ «

چنانکه دیده میشود این تشبیهات از شاعری به شاعر یا نثر نویس دیگر رسیده و مورد استفاده او قرار گرفته است.

شب و تاریکی به پیراهن سیاه ، شعر سیاه ، مخمل سیاه ، پیراهن مشك رنگ، پیراهن عزا یعنی به جامه ها و پارچه های سیاه نیز تشبیه شده است :

چو پیراهن شب بدرید ماه نهاد از بر چرخ پیروزه گاه (فردوسی)  
سراز برج ماهی بر آورد ماه بدرید تا نافه شعر سیاه «

غروب تاریک و غم افزا فرارسیده و بر تن دریا جامه های از مخمل سیاه پوشانده آسمان نیز در زیر پیراهن تیره عزا پنهان شده است. (روبن داریو شاعر نیکاراگوایی)

چو خورشید زرین سپر برگرفت شب تیره ز و دست بر سر گرفت  
ببنداخت پیراهن مشك رنگ چو یا قوت شد چهر گیتی برنگ (فردوسی)

شب و تاریکی به نقاب معطر ، نقاب سیاه عزا ، دستمال سیاه ، نقاب دخانی ، کفن ،  
خیمه ، خیمه سیاه و چتر شاهی هم تشبیه گردیده است :  
شاعر ، چنگت را برگیر نسیم ملایم بر سطح چمن میوزد و نقاب معطر شب را  
می لرزاند . (آلفرد دوموسه) .

هنگامی که خورشید روی در پشت افق پنهان میکند شب و تاریکی آرام آرام فرامیرسند  
و نقاب سیاه عزا گونه های گلگون غروب را از چشم نامحرمان پنهان می سازد . ( برنتانو  
شاعر قرن هفدهم و هجدهم ایتالیایی ترجمه شجاع الدین شفا)  
شبی در غایت تاریکی نقاب دخانی بر چهره روشن گردون بسته . ( دارابنامه)  
شب خاموش کنار بستر من نشسته است تا چون دستمالی سیاه قطره های اشک مرا  
بخود فرو برد . (دل میرا او گوستینی شاعره قرن نوزدهم اورو گوئه ای ترجمه شجاع الدین شفا)  
ای عزیز دل گوش کن آنهنگ شب دل پذیری را که چون کفنی دراز بسوی شرق کشیده  
میشود ، گوش کن . (بودلر)

پُرده کران تا کران شب مثل کفنی سیاه همه جا را پوشانده بود . (شهر آهوخانم  
صفحه ۷۳۰ از علی محمد افغانی)

شب در آفاق تاریک مغرب خیمه اش را شتابان برافراشت (نادرپور)  
از آن به تیرگی شب خوشم که مجنون را سیاه خیمه لیلی بود دل شبا (صائب)  
زمین در سر کشیده چتر شاهی فرو آسود یکسر مرغ و ماهی (نظامی)

شب در مثالهایی که خواهد آمد به انسان یا موجود جاننداری که دست ، انگشت یا  
چشم دارد و یا کسی که میخواهد و همچنین موجودی را پوش و اسرار آمیز تشبیه شده است :

وای از آن وقت که شب تار نیز دست حمایت از سرم بردارد و مرا با خود تنها  
گذارد (ریسن شاعر قرن نوزدهم نروژی)  
می کشد دست شب تیره به دیوار جهان تا مگر باز کند روزنه فردا را  
( توللی )

شب همه رنگهارا یکسان کرده به همه چیز صورت یکرنگ بخشیده با سرانگشتان  
خود آرام مژگان مرا برهم نهاده و آخرین ذره امید مرا به آب خاموشی داده است .  
(سیسیلیا میرلس شاعره قرن نوزدهم و بیستم برزیلی)

### شب خفته

گویی این شب تابستانی خود نیز چرت زنان به خواب رفته است .  
(استریند برگه شاعر قرن نوزدهم و بیستم سوئدی)

شب بخوابست و در آسمانها اختران روشن و با شکوهند (نادرپور)

**شب مست ، شب خفته ، شب افسونگر :**

دور آنجا که شب افسونگر و مست خفته بر دشتهای سرد و کیبود (توللی)

**شب صاحب چشم :**

غافل که کوکب سحری چون نگین اشک زد حلقه در سپیدی چشم شب سیاه  
( نادر پور )

لکه ابری روی چشم شامگاه چتر می گسترده و می پوشید رنگ  
تیره می گردید و دامن می کشید راه را بر آسمان می کرد تنگ (کسرائی)

**راز شب :**

آیا اگر در خاموشی راز پوش شب تو او را در آغوش هم غافلگیر می کردند  
اوجرات آن داشت که آشکار و بی پروا بگوید تو مال او هستی؟ (مایکف شاعر قرن نوزدهم روسی)  
راستی شب در تاریکی خود به تو (میوه) چه رازی آموخت که اکنون بر گونه های  
ارغوانی تو لرزشی از سرما پدیدار است. (نیچه فیلسوف قرن نوزدهم آلمانی)

نیمه شب آن لحظه های خوش که نهفته است در دل آرام خود ودیعه رازی  
( نادر پور )

بهر بی پرده ای اظهار نتوان کرد راز خود دلشها بود گنجینه اسرار عاشق را  
( صائب )

شب و تاریکی به پرده ، پرده آبنوس ، پرده تاریکی ، پرده تیره ، نیز تشبیه شده است:  
شب آمد یکی پرده آبنوس بپوشید بر چهره سند روس (فردوسی)  
چو خورشید پیراهن قیرگون بدرید و از پرده آمد برون ،

همه شهر در خواب رفته در کوچه ها همه جا خاموشی حکم فرماست فقط گاه بگاه  
شعله چراغی پرده تاریکی رامیشکافد . ( هولدرلین شاعر قرن نوزدهم آلمانی)  
گویی سرانگشت جادویی خدا بر پرده شبهای من کابوسی هزار شکل و جاودانه رقم  
زده است . ( بودلر شاعر فرانسوی ترجمه حسن هنرمندی)

پرده گران تا گران شب مثل کفنی سیاه همه جا را پوشانده بود .  
( شوهر آهو خانم ص ۷۳۰)

بر روی دنیای روز پرده تیره شب فرود افتاده است. (تیوچف شاعر قرن نوزدهم روس)  
هان ای شب شوم وحشت انگیز تا چند زنی بجانم آتش  
یا چشم مرا ز جای برکن یا پرده ز روی خود فروکش (نیما)

قیر ، دریای قیر ، دریای قارا ، موج دریای قیر ، قیر نیه گرز ، پیراهن قیرگون  
چادر قیرگون نیز تعبیراتی است که برای شب و تاریکی بسیار بکار رفته است :

شبی چون شبه روی شسته به قیر  
 زمین زیر آن چادر قیرگون  
 چو خورشید پیراهن قیرگون  
 شبی گیسو فروهسته به دامن  
 شب در آفاق تاریک مغرب  
 آسمانها همه قیرگون بود  
 چنان گشت باغ و لب جو بیار  
 شبی همچو زنگی سیه تر ز زاغ  
 سیاهیش برهم سیاهی پذیر  
 شبیبه شب و تاریکی به دود و دوده از قدیم تا کنون مقداول بوده است:

شبی همچو بر روی دیسو سیاه  
 هر سیاهی که شب از دود سیاه داشت فلک  
 فشانده دم و دود دوزخ گناه  
 در سر ساسله غالیه فام آوردی

(ظهور فاریابی)  
 پدیدار شد دود در بحر و بر (دارا بنامه)  
 پر از دود شد گنبد دوردشت  
 در زیر سایه روشن ماه پریده رنگ  
 در پرتوی چو دود غم انگیز و دلربا  
 میشود سینه شب باز چو دودی ز نسیم

(توللی)  
 در دود شب تو هم رؤیا دمیده بود  
 اینجا سکوت و خاطره ها خفته بود و باد  
 (نادر پور)  
 رشته های نسیم چون برق مجسم  
 دود شب از شاخه ها می رفت بالا

(نادر پور)  
 هوا اندوده رخساره به دوده  
 شب آمد قمر خامه بر دوده بست  
 سپهر آراسته چهره به گوهر  
 عطار دوات مرکب شکست  
 (لیبی)  
 (دارا بنامه)

شب به چاه و بیغوله هم تشبیه گردیده است :

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک  
 در چاه شب بسوی تو امید بسته ام  
 چو بیژن در میان چاه او من  
 تا بشنوی صدای مرا از درون چاه  
 (منوچهری)

(نادر پور)  
 آن خنده های باد در بیغوله شب  
 و آن غولها در تیرگی، هم صحبت او

(نادر پور)  
 شب در این مثال به جایی که دارای کرانه است تشبیه گردیده :

ای کلاغ شوم که از دنیای کهن آمده‌ای تا در **گرانه‌های** هر موز شب سرگردان شوی بگو نام اشرافی تو در دیار افلاطونی شب چیست؟ (ادگار آلن پو)

### دیار شب :

چون پوپکی که می‌رمد از زردی غروب  
تا از دیار شب بگریزد به شهر روز  
خورشید هم گریخته است از دیار شب  
اما پرش به خون شفق می‌خورد هنوز  
(ناذر پور)

شب و تاریکی در مثالهایی که خواهد آمد به زنگی، حبشی، روی زنگی، لشکر زنگ، مطرب زنگی، عقابین سیاهی، مارسیاه، شیدیز، سمور، انگشت سیاه، کسی که روی او دود آلود است و به دل بی‌سوز تشبیه شده است :

جهان گشت چون روی زنگی سیاه	ز برج حمل تاج بنمود ماه (فردوسی)
چه جای شب سیه هار است گوئی	چو زنگی آدمی خوار است گوئی (نظامی)
به هر گام از برای نور پاشی	ستاده زنگی با دور باشی
چو شاهنشاه صبح آمد بر اورنگ	سپاه روم زد بر لشکر زنگ
ز قلعه زنگی در ماه می‌دید	چومه در قلعه شد زنگی نخندید
کشیده در عقابین سیاهی	پر و منقار مرغ صبحگاهی
چو بر شیدیز شب گلگون خورشید	ستام افکند چون گلبرگ بر بید
چو باشد مطرب زنگی و روسی	نشايد کرد از این بهتر عروسی
چو شد دوران سنجابی و شق‌دوز	سمور شب نهفت از قاقم روز
چرا بر جای ماندی چون سیه میخ	بر آتش می‌روی یا بر سر تیغ
شبی دم‌سرد چون دل‌های بی‌سوز	برات آورده از شب‌های بی‌روز
شبی همچو بر روی دیو سیاه	فکنده دم و دود دوزخ گناه

تاریکی و شب در این مثالها به عروس، گلزار، لعبت‌باز، نوازنده ساز و کسی که سر دارد یا کسی که آفتاب سر او را از تن جدا می‌کند یا کسی که روح دارد تشبیه شده است :

چو لعبت‌باز شب پنهان کند راز	من اندر پرده چون لعبت‌شوم باز (نظامی)
عروس شب چون نقش افکند بردست	به شهر آرائی انجم کله‌ای بست
سحر که کافتاب عالم افروز	سر شب را جدا کرد از تن روز
سر تیرگی اندر آمد به خواب	چو تیغ تیش بر کشد آفتاب (فردوسی)
گل باز سپید آمد فرادست	که گلزار شب از زاغ سیه رست (نظامی)

روح شب، روح بزرگ و عمیق شب، روح ناپیدای شب :

درهوائی که در خلاء و سکوت دامن گسترده است

روح بزرگ و عمیق شب فرومی‌آید (از آلبر سامن شاعر فرانسوی قرن نوزدهم

ترجمه حسن هنری)

در آن دو چشم که چون روح شب شکفته سیاه      نهفته رازی و پوشانده از نگاه منش  
(نادر پور)

روح ناپیدای شب در بیشه زاران      گاه باورچین و گاهی پر هیاهو  
سایه‌ها را میدوانید از پی هم      بیشه درهم می‌کشید از خشم ابرو (نادر پور)

در این عبارات شب به **گل سیاه** تشبیه شده است: ۱

شب چون **گلی سیاه** پرافشانده در هوا

باران ریزریز

عطرا قاقیا (نادر پور)

گاه شاعران شب را به جامی عمیق تشبیه کرده‌اند و صفت عمیق و ژرف به شب داده‌اند:  
امشب چه شب عمیق آرامی است      در او نه نوازشی فریادی (نادر پور)  
امشب چه شب عمیق آرامی است      می‌گویی وزیر کانه می‌خندی

(نادر پور)

در تاریکی عمیق شب که قلمرو خداوند است زمزمه دلپذیر و خوش آهنگی را  
می‌شنوم (ریلکه شاعر آلمانی)

آنانکه در گذرند این آوارا

در ژرفی شب در اندیشه خویش

در سکوت و در نسیم

روشن یا محو.... (هانر دوورنیه شاعر قرن بیستم فرانسوی)

چنانکه دیدیم شاعران شب را به چاه نیز که علاوه بر سیاهی عمیق هم هست تشبیه کرده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

\*\*\*

پرتال جامع علوم انسانی

مثالهایی که از نظامی و اسدی و علیمحمد افغانی در این مقاله آمده است به وسیله دوشیزه  
**مریم اشراقی** دانشجوی دانشکده ادبیات اصفهان گردآوری و در اختیار نگارنده گذاشته  
شده است. ترجمه‌هایی که نام مترجم ذکر نشده است از آقای **شجاع‌الدین شفا** است.